

کودک ۲ رشد



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی
www.roshdmag.ir



ماهنامه‌ی آموزشی و تربیتی

ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی سی‌ودوم ♦ شماره‌ی پی در پی ۲۶۴ ♦ آبان ۱۴۰۴ ♦ ۳۲ صفحه





به نام خدای بخشنده‌ی مهربان
اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجه

رشد کودک



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

رشد کودک
شماره‌ی ۲

ماهنامه‌ی آموزشی و تربیتی
اجتماعی، فرهنگی
ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و
دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی سی و دوم • آبان ۱۴۰۴
شماره‌ی پی در پی ۲۶۴

مدیرمسئول: سیدسعید بدیعی

سردبیر و ویراستار: فهیمه شانه

مدیر داخلی: اشرف احمدی

شورای برنامه‌ریزی به‌ترتیب حروف الفبا:

لاله جعفری، مجید خدابخش، جواد رسولی، کلر ژوبرت،
مریم سعیدخواه، محمدرضا شمس، مهری ماهوتی

دبیر شعر: زهرا موسوی

(با تشکر از اکرم کشایی و مریم هاشم‌پور)

دبیر داستان: لاله جعفری

مدیر هنری: کوروش پارسا‌نژاد

طراح گرافیک: احمد قائمی مهدوی

تصویرگر جلد: المیرا رستمی‌پور

خانواده‌ی مجلات رشد

همه‌ی تلاش خود را کرده‌ است تا این مجله در دسترس
عموم دانش‌آموزان قرار گیرد و همه‌ی کودکان و نوجوانان
میهن عزیز اسلامی‌مان امکان تهیه‌ی آن را داشته باشند.

قیمت: ۲۵۰/۰۰۰ ریال

- ۱ یادداشت سردبیر
- ۲ اول هر کار به نام خدا
- ۳ یک جشن بادو تا کیک
- ۴ موری مورچه
- ۶ انار خلبان
- ۸ رودخانه قصه گفت
- ۱۰ داستان ناتمام
- ۱۲ ستاره‌هایی روی زمین
- ۱۴ دوست کوچک خدا
- ۱۶ من خیلی کتاب می‌خوانم!
- ۱۸ جیکستان
- ۲۰ ماجراهای رزماری و بروکلی
- ۲۲ نقاشی تو، بازی من
- ۲۴ با هم برویم به بوشهر
- ۲۶ پسر دلفینی
- ۲۷ من بldم بخوانم
- ۲۸ بازی و رنگ آمیزی
- ۲۹ بگرد و پیدا کن
- ۳۰ موجودات عجیب
- ۳۱ یک روز در کتابخانه
- ۳۲ پرنده‌ی کاغذی



نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، دفتر انتشارات و فناوری آموزشی، شماره‌ی ۲۷۰

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۸ تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸ و ۰۲۱-۷۷۶۳۳۲۰۸

خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار مجلات

رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲ - ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸ دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸ وبگاه: www.roshdmag.ir

چاپ و توزیع: شرکت آفست



nazar.roshdmag.ir
وبگاه نظرسنجی رشد کودک



کانال مجله‌ی رشد کودک:
@roshd_kodak
در پیام‌رسان شاد منتظر شما هستیم.



www.roshdmag.ir/u/318
ارتباط با مرکز بررسی آثار



https://foroosh.roshdmag.ir
وبگاه فروش و اشتراک مجلات رشد



تصویرگر: غزاله مهرعلی

وقتی قد تو بودم، هر هفته با مامانم به کتابخانه می‌رفتم. هر کتاب را ورق می‌زدیم و نقاشی‌های قشنگش را پشت سرهم می‌دیدم و ذوق می‌کردم. مامانم برایم کتاب‌ها را می‌خواند و من نوبی قصه‌ها می‌رفتم:

شبی که باران تندی می‌بارید، من با گاو و گنجشک و خروس مهمان یک خانه‌ی نقلی شدم؛ خانه‌ی خاله پیرزن مهربان. یک بار سوار شترمرغ خیلی بزرگی شدم؛ هرچه تندتر می‌دوید، بیشتر کیف می‌کردم. همراه با خروس‌هایی که تاج‌های آتشین داشتند گربه‌سواری می‌کردم، با پسر بچه‌ای به نام فسقلی به دیدن دنیا می‌رفتم و رازهای زیادی را می‌فهمیدم. «صد دانه یا قوت» را صد بار خوانده بودم و هر بار با مزه‌ی ترش و شیرین شعر دهنم آب می‌افتاد. ده بار نه، بیست بار نه، خیلی بار سوار کبوترهایی شدم که دورتادور حرم امام رضا (ع) بال‌وپر می‌زدند... من با داستان‌ها و شعرها این‌همه گردش کردم. حالا هم که هفته‌ی کتاب و کتابخوانی در پیش است، تو را با رشد کودک به این سفرهای هیجان‌انگیز دعوت می‌کنم. بیا تا ببینیم کدام داستان یا شعر زودتر من و تو را به دنیای خودش می‌برد.

دوست تو: سردبیر

حرف هایم با خدا



اوّل هر کار به نام خدا



با هم گوش کنیم

ماهی نوشته موج و آب و دریا
کلاغ نوشته آسمان زیبا

جوجه خروس قوقولی قوقو نوشته
مرغه نوشته قد قدا قد قدا

من توی دفتر خودم نوشتم:
اوّل هر کار به نام خدا

اکرم کشایی
تصویرگر: مهسا زیبا روی

جشن تولد شد
خوش حال از ته دل
یک جشن با دو تا کیک
با چند شمع خوشگل

یک کیک زرد و قرمز
یک کیک سبز روشن
جشن دو زینب اینجاست
یکی شما یکی من

تو مثل ماه و خورشید
من مثل شمع کوچک
جشن تولد ما
بر هر دو مان مبارک

شعر



یک جشن با دو تا کیک

● زهرا موسوی



با هم گوش کنیم


مورگ مورچه



صبح بود. موری مورچه بدو بدو به مدرسه می‌رفت. مورچه‌خوار او را دید و دنبالش کرد؛ این بدو، آن بدو.
یک‌دفعه دو سه تا برگ سبز پهن بزرگ از بالای درخت افتادند پایین. یکی‌شان چرخ خورد و افتاد روی سر مورچه‌خوار.
مورچه‌خوار داد زد: «ا...! این چی بود؟» و برگ را فوت کرد آن‌طرف. دوروبرش را که نگاه کرد، موری مورچه را ندید. به‌جایش یک برگ سبز پهن بزرگ تندتند داشت از درخت می‌رفت بالا.
مورچه‌خوار داد زد: «ا...! ا...! مگر برگ هم از درخت بالا می‌رود؟!»
برگ رفت بالاتر، روی شاخه‌ای که یک سیب سرخ داشت.
از توی سیب، کرم چاقی سرش را آورده بود بیرون. موری از زیر برگ بیرون آمد و گفت: «سلام، چاچا کرمه. ممنون که کمک کردی! حالا چه‌جوری برویم مدرسه؟»

نویسنده : محمدرضا شمس
تصویرگر: متین‌السلطات حسینی‌نژاد





الآن است که زنگمان بخورد.
چاچا گفت: «این جوری.» و شروع کرد به
وول خوردن. سیب هم با او وول خورد و
افتاد پایین، روی سر مورچه خوار.
«آخ!»
تا مورچه خوار سرش را گرفته بود،
موری تند آمد پایین. چاچا هم از توی
سیب پرید بیرون و با هم دویدند به طرف
مدرسه.



تصویرگر: متین السادات حسینی نژاد



انار خلبان • لاله جعفری

درخت انار کنار برج مراقبت بود.
هوایما که پرواز می‌کرد، انار فریاد می‌زد: «من هم می‌خواهم خلبان شوم!»
یک روز انار دید هوایمایی به طرف درختش می‌آید.
انار داد زد: «از آن طرفی برو، وگرنه می‌افتی!»
اما هوایما صدایش را نشنید. انار پرید پیش برج مراقبت و آب دانه‌هایش را پاشید توی چشم برج.
برج از خواب پرید و زود رادارش را روشن کرد.
هوایما رادار را دید و آن طرفی شد.
برج به انار جایزه داد و او را روی صندلی کمک‌خلبان نشانده.



لپلپ انار • یگانه مرادی لاکه

گوساله گفت: «ما... ما... انار!»
 گردنش را بالا کشید، ولی
 پوزه‌اش به انار نرسید.
 بزغاله دوید: «مع... مع...
 انار!» جست زد، اما شاخش به انار
 نرسید.
 گنجشک آمد و بال زد. گردن کشید
 ولی...
 بزغاله و گوساله چپ‌چپ نگاهش کردند.
 گنجشکه گفت: «هان؟! آهان! جیک جیک!» پر زد و انار را تاب داد.
 انار تالاب افتاد و ترکید.
 سه تا دوست لپلپ انار خوردند و اناری شدند.

انار خندید • معصومه یزدانی

یک شب، خاتون پری با خواهرش ننه زری نشسته بودند پای کرسی.
 روی کرسی نخودچی بود با باقلوا و کشمش و انار.
 خاتون پری و ننه زری کشمش خوردند، باقلوا خوردند، نخودچی خوردند.
 اما به انار نرسیده بودند که ننه زری خمیازه کشید و گفت: «وقت
 رفتن است.»

انار هول شد. قل خورد و افتاد توی
 دامن خاتون پری.

خاتون پری گفت:
 «خواهرجانم، انار نخورده که
 نمی‌شود بروی!»
 انار خندید و هزار تا دانه‌ی
 انار بیرون پریدند.





رودخانه قصه گفت



پسندیدمت

حبّهی انگور داری
مورچه و زنبور داری
شنگول و منگول داری
دیو داری و غول داری
ورق ورق دیدمت
خیلی پسندیدمت
محبوبه گودرزی

شعر بدون جیک جیک

کتاب شعرم افتاد
جوجه‌ای بیرون پرید
ترسید و جیک جیک کنان
تو کوچه تنها دوید

کجایی جوجه جانم؟
شب شده تاریک شده
کاشکی بیای! شعر من
بدون جیک جیک شده

منیره هاشمی

رودخانه قصه گفت

یک کتاب گل گلی
در کتابخانه بود
لای صفحه‌های آن
کوه و رودخانه بود

مثل برّه گم شدم
توی دشت این کتاب
رودخانه قصه گفت
از بهار و ابر و آب

از صدای قورقور
از کلاغ توی دشت
روز من قشنگ شد
با کتاب خوش گذشت

مریم هاشم‌پور



با هم گوش کنیم

داستان ناتمام

داستان



آریزونا، خواهر ایندی و تکس، داشت برایشان داستان می‌خواند:
«... و اژدها کوچولو به خواب رفت. پایان.»
ایندی گفت: «نه خیر! داستان هنوز تمام نشده!»
آریزونا گفت: «بیا خودت ببین! این صفحه‌ی آخر است.»
ایندی گفت: «مهم نیست.»
«مهم نیست؟»
«نه، در داستان چیزهای بیشتری اتفاق می‌افتند.»
«واقعاً؟ مثلاً چی؟»
«خُب، اژدها کوچولو به خواب نرفت. فقط داشت بعد از جشن استراحت می‌کرد.»
آریزونا خندید و گفت: «واقعاً؟!»
«آن شب جشن آن‌ها تا دیر وقت طول کشید.»
تکس وسط داستان ایندی پرید و گفت: «آره، جشن ماه کامل بود. جغدها، راکون‌ها و جانوران شب هم توی جشن بودند.»
ایندی گفت: «آره، یک کیک تولد بزرگ هم بود!»
آریزونا گفت: «وای! خدای من! یک کیک تولد مال چه کسی بود؟»
تکس و ایندی به هم نگاه کردند و خندیدند. هر دو با هم گفتند: «جشن تولد اژدها کوچولو بود دیگر!»
آریزونا گفت: «خُب، بعدش چی شد؟»
ایندی گفت: «اگر دلت می‌خواهد، تو هم در ساختن داستان کمک کن.»
آریزونا گفت: «باشد. این چطور است؟ پس از جشن ماه کامل، اژدهای کوچک به ماه سفر می‌کند.»
تکس گفت: «و آنجا با اژدهای ماه دیدار می‌کند.»
ایندی گفت: «دیدی گفتیم؟! می‌دانستم داستان هنوز تمام نشده!»

نویسنده: لیسبا روج • مترجم: بهار اشراق • تصویرگر: متین السادات حسینی‌نژاد





ماجراهای بوفی

ستاره‌هایی روی زمین



سلام!

من پروفیسور بوفی هستم، جغد دانا



دیشب، از خانه‌ام روی درخت بلوط پرواز کردم تا آسمان کویر را ببینم. اما چیز عجیبی دیدم: ستاره‌هایی روی زمین می‌درخشیدند! از تعجب، سرم یک دور چرخید: ووووششش!

هوهو! این همه ستاره روی زمین؟! پایین رفتم و دیدم پشت‌بام خانه‌های یک روستا، مثل ستاره‌ها، برق می‌زنند. هوهو! فهمیدم! صفحه‌های خورشیدی!

بچه‌هایی که توی حیاط بازی می‌کردند من را روی بام دیدند و گفتند: «بوفی، اینجا چه کار می‌کنی؟»

گفتم: «آمده‌ام صفحه‌های خورشیدی را از نزدیک ببینم.» موفر فری گفت: «می‌دانی این صفحه‌ها چه کار می‌کنند؟!» گفتم: «هوهو! بله که می‌دانم. دانشمندان ایرانی با این صفحه‌ها نور خورشید را یکجا جمع می‌کنند تا شب‌ها چراغ روشن کنند و انرژی پاک بسازند.»

ناگهان گربه‌ای که زیر نور دنبال ماهی می‌گشت شالاپی افتاد توی حوض. خندیدم و گفتم: «هوهو! گربه شسته شد. انرژی پاک انگار هم زمین را پاک نگه می‌دارد، هم گربه‌ها را!»

بچه‌ها هم خندیدند و با خوش حالی گفتند: «هورا برای صفحه‌های خورشیدی! زنده باد دانشمندان ایرانی!»

هوهو! تا دیدار بعدی از بالای درخت بلوط!





اگر گفتی...



۱. صفحه‌ی خورشیدی چه کاری انجام می‌دهد؟

نور خورشید را می‌خورد تا شکمش سیر شود.



نور خورشید را در یک جا جمع می‌کند و برق تولید می‌کند.



۲. چرا پشت‌بام‌های روستایی برق می‌زدند؟

چون صفحه‌های خورشیدی داشتند.



چون گربه‌ها با چراغ‌قوه بازی می‌کردند.



۳. انرژی پاک یعنی چه؟

نیرویی که حمام می‌رود و پاکیزه می‌شود.



نیرویی که از خورشید یا باد یا آب می‌آید و به طبیعت آسیب نمی‌زند.



۴. چرا گربه توی حوض افتاد؟

چون زیر نور دنبال ماهی می‌گشت.



چون می‌خواست قهرمان شنا شود.



** در خیلی از روستاهای ایران، از نور خورشید برق تولید می‌شود. با این انرژی پاک، حتی آب را هم گرم می‌کنند. جاهایی مثل: سیچانلو (استان قزوین)، ورچه (استان مرکزی)، هیرمند (استان سیستان و بلوچستان)





دوست کوچک خدا



نی‌نی مورچه خیلی دوست داشت از توی سوراخ دیوار به خانه‌ی پیامبر (ص) برود. گوشه‌ای می‌نشست و کارهای فاطمه کوچولو را تماشا می‌کرد.

روزی به مامانش گفت: «من فاطمه را اندازه‌ی همه‌ی گندم‌های دنیا دوست دارم، ولی نمی‌دانم چرا.»

مامان مورچه گفت: «شاید چون خیلی مهربان است.»

نی‌نی مورچه پیش فاطمه دوید. خوب به کارهایش نگاه کرد. بعد به لانه برگشت و به مامانش گفت: «بله، فاطمه خیلی مهربان است.

ولی فقط این نیست، چون بیشتر از مهربانی‌اش دوستش دارم.»

مامان مورچه گفت: «شاید چون خیلی صبور است.»

نی‌نی مورچه دوباره رفت و خوب نگاه کرد. بعد پیش مامانش برگشت و گفت: «بله، فاطمه خیلی صبور است. ولی فقط این

نیست.»

● نویسنده و تصویرگر: کلر ژوبرت



مامان مورچه گفت: «شاید چون خیلی خوش اخلاق است.»
نی‌نی مورچه سه باره رفت و نگاه کرد. با خودش گفت: «بله، فاطمه
خیلی خوش اخلاق است. ولی فقط این نیست... شاید رازی دارد.»
آن وقت تا شب به حرف‌های فاطمه گوش داد. حرف‌های او با خدا
را شنید. با خوش حالی پیش مامانش دوید و گفت: «فهمیدم چرا
فاطمه این قدر مهربان و صبور و خوش اخلاق است!»
مامان مورچه او را بوسید و پرسید: «چرا؟»
نی‌نی مورچه گفت: «چون همه‌ی کارهایش برای خوش حالی
خداست.»
آن وقت با شادی گفت: «فاطمه را اندازه‌ی همه‌ی گندم‌های دنیا
دوست دارم، چون دوست کوچکی خداست.»

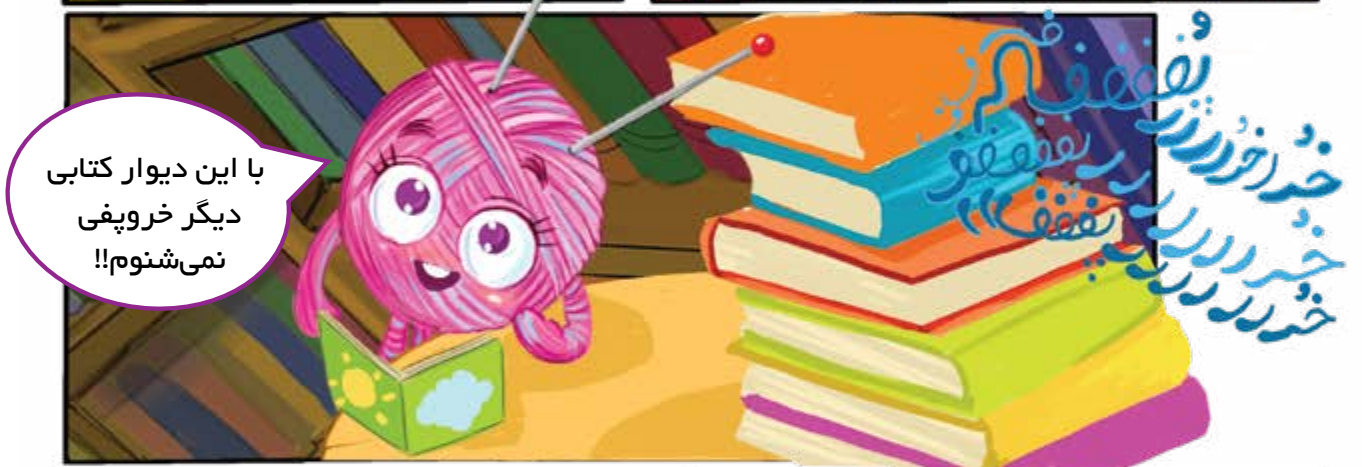


من خیلی کتاب می‌خوانم!



● نویسنده: نسترن فتحی ● تصویرگر: مرزیه قانلی





شعر



جیکستان

تصویرگر: فاطمه پور عبدالحسینی

جیکستان

جیک و جیک و جیک جیکستان
جوجه‌ای رفت دبستان

دیکته نوشت: آب و دان
مشق نوشت، نوک نوکان

گفت: ماچ و ماچ بر خودم
من دانش‌آموز شدم

زهرا موسوی

انار اناری

انار اناری به به!
چه رنگی داری، به به!

کجا بودی تابستان؟
ندیدمت، انار جان

نود تا روز را دیدی
پاییز که شد رسیدی
خاتون حسنی



با هم گوش کنیم

پرستار بزی جان

بزی جانم، چطوری؟
بفرما سوپ شبدر
بخور قوت بگیرد
تنت یک بار دیگر

نمان یک گوشه تنها
پیر اطراف چادر
که دشت و کوهپایه
شود از معمت پُر

مریضی و من از صبح
کنار تو نشستم
خودم تنهای تنها
پرستار تو هستم

مریم اسلامی

جشن تولد ماه

نمایشنامه



نویسنده : لاله جعفری • تصویرگر : چنور شعبانی

نقش‌ها: رزماری، بروکلی، قصه‌گو، چوب طلایی

قصه‌گو: صبح شد و بروکلی و رزماری از خواب بیدار شدند. یکهو توی باغچه‌شان چوب طلایی کوچکی دیدند.

[قصه‌گو کنار می‌رود و پشت سرش رزماری و بروکلی توی باغچه دیده می‌شوند. آن‌ها خمیازه می‌کشند و به بدنشان کش و قوس می‌دهند.]

رزماری: وای، این چیه؟!

بروکلی: یک چوب طلایی! یعنی از کجا آمده؟

رزماری: شاید از ستاره، شاید هم از کره‌ی ماه!

بروکلی: شاید هم چوب اجی‌مگی...

قصه‌گو [وارد می‌شود]: تا بروکلی گفت اجی‌مگی، چوب طلایی از جایش تکان خورد.

[چوب طلایی سر جایش تکان تکان می‌خورد. بعد دور رزماری می‌چرخد و یکهو جلویش می‌ایستد.]

چوب طلایی: هر آرزویی دارید بفرمایید!

رزماری و بروکلی: وای! چوب آرزوهاست! آرزو می‌کنیم برویم کره‌ی ماه!

[چوب طلایی دور رزماری و بروکلی سه دور می‌چرخد، بعد عقب می‌رود. آن وقت رزماری و بروکلی دور خودشان می‌چرخند و یک دفعه غش می‌کنند.]

قصه‌گو [وارد می‌شود]: وای! چی شد، بچه‌ها؟!



این‌ها چرا غش کردند؟

[قصه‌گو بالای سر رزماری و بروکلی می‌رود و آن‌ها را تکان می‌دهد و صدا می‌زند. آن‌ها کم‌کم چشم‌هایشان را باز می‌کنند.]

قصه‌گو: رزماری، بروکلی، حالتان خوب است؟! مثل اینکه چشم‌هایشان تکان می‌خورد! رزماری [با تعجب]: وای! اینجا کجاست؟

[رزماری و بروکلی بلند می‌شوند و دوروبر را می‌گردند.]

بروکلی: چرا هیچی اینجا نیست؟

رزماری: نه باغچه‌ای و گنجشکی، نه ساز و آواز قشنگی!

بروکلی و رزماری [دوروبر داد می‌زنند]: آهای! کسی اینجا نیست؟

قصه‌گو [وارد می‌شود]: نه‌خیر، هیچ‌کس اینجا نیست. اینجا کره‌ی ماه است!

بروکلی: چه جالب! پس ما اولین سبزی‌های اینجا هستیم!

رزماری: اصلاً هم جالب نیست. ما اینجا تک‌وتنهایم. من باغچه‌مان را می‌خواهم.

بروکلی: خب، بیا اینجا را هم مثل باغچه‌مان قشنگ کنیم!

رزماری: چه‌جوری؟

بروکلی: ما آب می‌خواهیم، خاک می‌خواهیم.

[دور صحنه جست‌وجو می‌کنند]

رزماری: این یک چگه آب! این هم یک‌ذره خاک. حالا باید توی خاک کاشته بشویم تا زیاد بشویم.

بروکلی: اما این‌ها کم‌اند، ما کمک می‌خواهیم... اجی‌مجبی!

[چوب‌طلایی می‌چرخد و یک‌دفعه جلوی‌شان می‌ایستد.]

رزماری و بروکلی: به ما کمک کن تا کره‌ی ماه را سرسبز کنیم.

قصه‌گو [وارد می‌شود]: بله بچه‌ها، این‌جوری شد که کره‌ی ماه

پر از گل و گیاه شد و همه با هم تولد سرسبزی ماه را جشن

گرفتند.



نقاشی تو، بازی من

● ایده: لاله جعفری



این نقاشی‌ها را شما فرستاده‌اید.
یک تکه از هر نقاشی بیرون از
آن هم تکرار شده.



معصومه ممتن، از مشهد



فاطمه ثنا معصومی، از تهران

السنون و ولسون
با خطی که می‌کشی
هر تکه رو به نقاشی خودش برسون!



سارینا زارعی، از سبزوار



سیده سودا امیر موسوی بنه‌کهل، از تهران



زینب پورمحمدی، از مشهد



رومینا امیری، از تهران



دوست داری برای نقاشی تو هم بازی
بسازیم یا قصه بنویسیم؟
اگر دوست داری، نقاشی هایت را به
نشانی زیر بفرست:
www.roshdmag.ir/u/3i8



رادمان حسینی، از کرج



بچه‌ها کانال‌های مجله را در پیام‌رسان‌های شاد و بله دیده‌اید؟
موشن و یادبخش‌های زیبا داریم.
http://shad.ir/koodak_roshd

با هم برویم به بوشهر

بچه های ایران



نویسنده: جواد رسولی

تصویرگر: مرضیه قانعی

یا بازی! بُوات پیرن یا چِمال؟



به بوشهر خوش آمدی!
من و دوستان جنوبی ام می خواهیم بازی کنیم.
چه بازی ای؟ «بُوات پیرن یا چِمال».
چه جوری؟ این جوری!

بفرما بید قلیه ماهی!

من و خواهرم خیلی دوست داریم
برویم خانه ی دایی جان.
یواشکی بگویم برای چی؟
برای اینکه زندایی برای
مهمان هایش قلیه ماهی می پزد. این
غذا خیلی خوش مزه و مقوی است.
آخ! دهنم آب افتاد!



تابستان‌ها خارک‌ها یا خرماهای نرسیده درمی‌آیند. من و بچه‌های محله هرکدام یک هسته‌ی خارک برمی‌داریم و دور هم می‌نشینیم. یکی از ما هسته‌اش را بین انگشت شست و اشاره می‌گذارد و از یکی دیگر می‌پرسد: «بُوات پیرن یا جهال؟» (یعنی پدرت پیر است یا جوان؟).

او در جواب یا می‌گوید «پیر» یا «جهال». بعد همان نفر اول با دقت به هسته فشار می‌آورد تا هسته پیرد بالا. چون هسته‌ی خارک لیز است، ممکن است خیلی پترد. اگر هسته از سه چهار وَجَب بیشتر پرید، پدر نفر دومی جهال (جوان) است. اما اگر زیاد نپرید، پدرش پیر است. اگر هسته‌ی خارک همان قدر پرید که نفر دوم گفته بود، سؤال را از یکی دیگر می‌پرسد تا به ترتیب نوبت بچه‌های دیگر شود. گاهی که هوا خیلی گرم است و بچه‌ها توی محله نیستند، توی خانه با مامان و بابا بازی می‌کنیم.

تو اهل کجایی؟



با هم ببینیم

تو اهل کجایی؟ آنجا چه بازی‌هایی می‌کنید؟ برایم بنویس و از بازی‌تان عکس قشنگی بفرست تا توی مجله چاپ کنیم.

این هم نشانی ما:

http://shad.ir/koodak_roshd

لالایی

تو لالایی بلدی؟ اگر دوست داری، وقتی عروسکت را می‌خوابانی، این لالایی بوشهری را برایش بخوان:

مو لالات می‌کنم خوابت نمی‌آ (من تو را می‌خوابانم ولی خوابت نمی‌آید)
بزرگت می‌کنم یادت نمی‌آ (نمی‌آید)

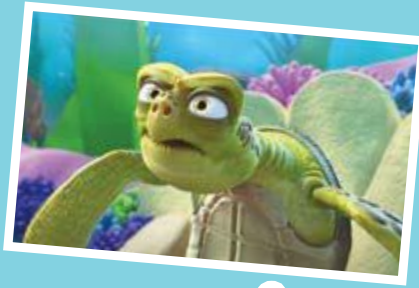
مو لالات می‌کنم تا زنده باشی

غلام حضرت معصومه باشی

غلام حضرت معصومه‌ی قم

زیارت می‌کنم هر صبح و هر شوم (شب)

• از مصطفی باباخانی سپاسگزاریم که این مطالب را برایمان فرستاد.



پسر دلفینی

● نویسنده: مونا عبدالله شاهی ● کارگردان: رضا فصاحت
● استودیوی انیمیشن آسمال خیال ●

تا حالا فکر کرده‌ای یک نفر چطوری می‌تواند هم در خشکی زندگی کند و هم در دریا؟ به نظرت زیر دریا چه شکلی است؟ دلفین‌ها و لاک‌پشت‌ها چه ماجراهایی دارند؟ اگر یک اختاپوس بدجنس همه‌چیز را برای خودش بخواد، چه اتفاقی می‌افتد؟ چقدر هیجان‌انگیز است که یک بچه با ماهی‌ها و موجودات ته دریا دوست باشد! پسر دلفینی همان بچه‌ی عجیب و غریب است. او با یک دلفین سفید و ماهی‌ها و موجودات زیادی دوست است. او خیلی شجاع و مهربان است. پسر دلفینی و دوستانش همیشه با هم خوش می‌گذرانند، اما اختاپوس بدجنس و حلزون موذی برایشان در دسرهایی درست می‌کنند. پسر دلفینی، با کمک دوستانش و لاک‌پشت پیر دانا، جلوی نقشه‌های بد اختاپوس را می‌گیرد و از دوستانش مراقبت می‌کند. تا حالا شده به خاطر دوست یا خانواده‌ات کار سختی را انجام بدهی؟ تو هم دوست داری با پسر دلفینی در دنیای شگفت‌انگیز زیر آب همراه شوی؟ پس، پیش به سوی تماشای سریال پسر دلفینی! می‌توانی این سریال را از تلویزیون ببینی.



با هم ببینیم



● فهمیده شانم

من بلام بخوانم

- شاعر: مصطفی رحماندوست ● مریم هاشم‌پور
- تصویرگر: غزاله بیگدلو ● ناشر: پیدایش

تو داری خواندن و نوشتن یاد می‌گیری. وقتی کلاس اول تمام شود، می‌توانی هر چیزی را بخوانی. اما نه، صبر کن! همین حالا هم می‌توانی بعضی از چیزها را بخوانی، حتی یک کتاب کامل، آن هم کتاب شعری با شادی و آهنگ.

چطوری؟ تو که تازه چند حرف را یاد گرفته‌ای!

اینجا این همه کتاب شعر برایت آورده‌ام. هر هفته که یک حرف را یاد می‌گیری، می‌توانی خودت تنها یکی از آن‌ها را از اول تا آخر بخوانی. آن وقت، آخر هر ماه تو چند کتاب خوب شعر خوانده‌ای.



همین حالا بخوان:

دست دست

سوت دست

او او او

داماد است

دو هفته‌ی دیگر می‌خوانی:

سبزه داد زد

ابر نازنین

بیشتر بار

بر سر زمین



و در پایان فروردین می‌خوانی:

ابر سیاه داد زد و گفت:

چک‌چک و شرشر می‌کنم

زمین سلامی کرد و گفت

از تو تشکر می‌کنم





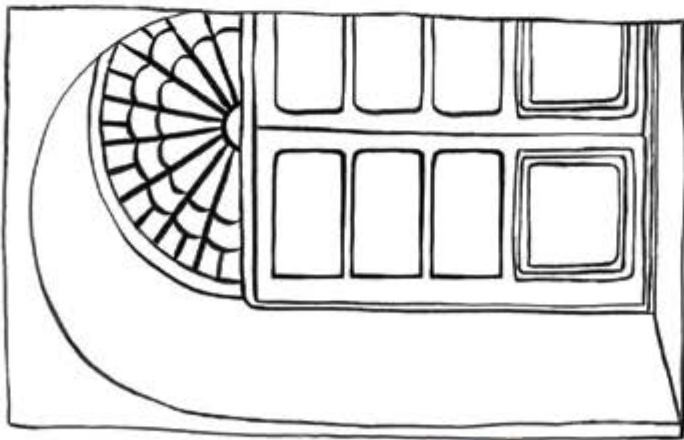
بگرد و پیدا کن

باد شدیدی می‌آید و پرندوها در بادگیرها گیر افتاده‌اند. پرندehایی را که داخل بادگیرها هستند با رنگ زرد و پرندehای دیگر را با رنگ نارنجی رنگ آمیزی کن.



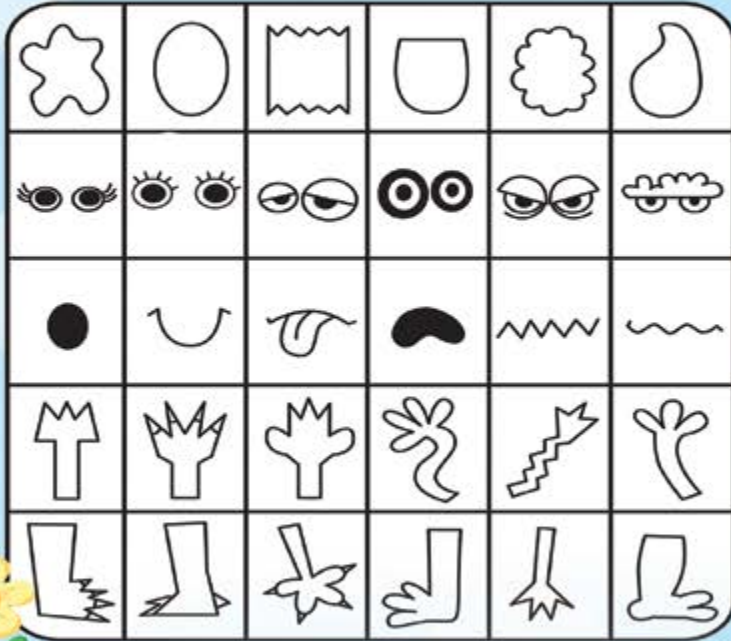
با لینک به این آدرس

- ایده: فاطمه دانش آشتیانی
- تصویرگر: مرضیه صادقی



سمت راست را مانند سمت چپ رنگ‌آمیزی کن.
دوست داری چه چیزهای دیگری به این نقاشی اضافه کنی؟





موجودات عجیب

• تصویرگر: غزاله صرافیان



یک تاس بیاور تا این بازی را شروع کنی.
قرار است یک موجود عجیب و غریب بکشی.
برای هر قسمت از بدنش که می خواهی روی تخته ی سفید بکشی، تاس بینداز و شکلی را بکش که تاس به تو نشان می دهد.
فکر می کنی موجوداتی که می کشی چه شکلی می شوند؟



یک روز در کتابخانه

این بچه‌ها به کتابخانه رفته‌اند تا با کتاب‌ها حسابی خوش بگذرانند.
داستان این تصاویر را با صدای بلند تعریف کن.
بعد هفت تفاوت را که در دو تصویر می‌بینی پیدا کن.





پرنده‌ی کاغذی

● طرح و اجرا: مرجان بابامرندی ● عکاس: اعظم لاریجانی



چی لازم داریم؟ ● مقوای رنگی ● کاغذ رنگی ● چسب ● قیچی ● مداد



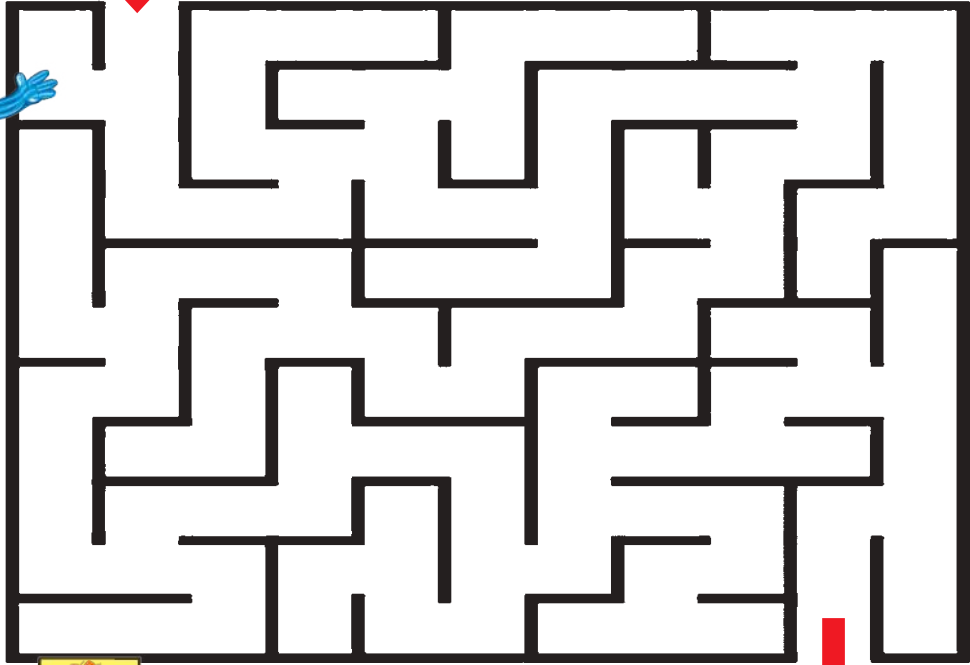
چطوری بسازمش؟

۱. روی مقوای رنگی یک دایره بکش.
 ۲. دایره را با قیچی برش بزن.
 ۳. روی دایره‌ی مقوایی، کاغذ رنگی، چسبان.
 ۴. دایره‌ی مقوایی را از وسط تا کن.
 ۵. برای آن چشم و نوک بگذار.
 ۶. کاغذ رنگی دیگری را مانند بادبزن تا کن.
 ۷. در قسمت بالای نیم‌دایره، یک مستطیل کوچک بکش و داخل آن را خالی کن.
 ۸. بادبزن را از داخل آن رد کن.
- * با این روش، می‌توانی حلزون هم بسازی، نگاه کن:



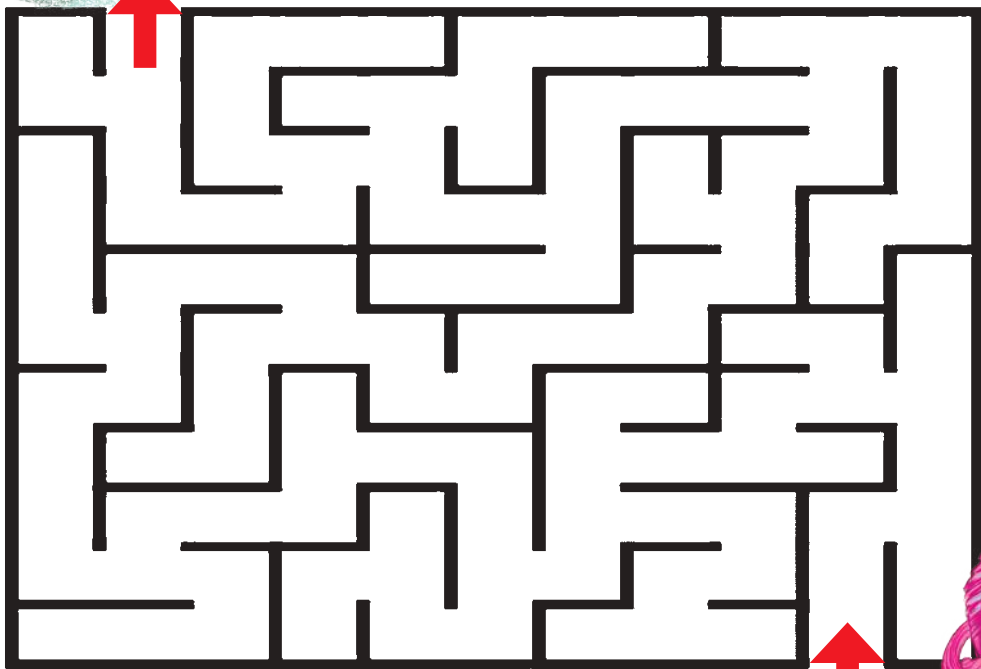


لیلی



جانمی کتابخانه!

از نزدیکترین راه، لیلی را
به کتابخانه‌ی کانون پرورش
فکری و لولی را به کتابخانه‌ی
نهاد کتابخانه‌های عمومی
برسان.



لولی

زیبا زیبا زیبایی، ای ایران
میهن خوب مایی، ای ایران

هم کوه و جنگل داری، هم صحرا
هم باغ و بستان داری، هم دریا

من یک دنیا خاکت را دارم دوست
من این خاک پاکت را دارم دوست

هرجای تو قشنگ است سرتاسر
تو مهربان با مایی چون مادر



باهم گوش کنیم.

